

تلبی حضور والا مستعد شد - و ما را نیز بریں معنی مستبد میباشد -
 که عنقریب روانه آنروز ستایج شده - ملک را بمخالفت برآرد *
 سرکار والا در پئے حبس آن توجه گماشته - قید - و ملکش ضبط
 فرموده - آن آهوه از دام جسته را صید فرمودند * رانی قلعه ودهنی
 را بمهر خود بوالیان مغرب در آن گیر و دار نوشته - فوستاد * چنانکه
 وید بهادر برآن متصر شدند - سرکار والا دریں باب آئین دوستی را تازه
 داشته - در باب استخلاص آن برهان گذرانیدند - و گامی خان را بدعوی
 باگواہ برنواخته - و کنور شیر سنگه را بناله و آن نواحی جاگیر
 فرمودند *

و شاهزاده کبرک سنگه جی را معہ دیوان موتی رام و دیوان
 کرپا رام و سردار فتح سنگه اهلوالیہ برائے تاخت قلعہ منکیوہ مقرر
 فرمودند - متعینان از راه بیگستان قلعہ محمود کوت را تسخیر کرده -
 شش کروہ منکیوہ اطراق نموده - بنواب اعلام نمودند - نواب عاقبت
 اندیشی نموده - یک لکہ و چہل ہزار روپیہ مقرر نموده - در صد
 ادائے آن شد - مردم افغانیہ - کہ از ملتان فرار کرده بودند - نواب را
 مانع آمدند *

از حرکت اجا سنگه نمک حرام - کہ بسردار بوندہ سنگه سندھانوالہ
 پیوستگی داشت - سخت شورش برپا شد - کہ جاگیرداران را از
 فرمانبرداری منحرف ساخت - چون ہمہ ہا بحضور رسیدند - حضور
 والا لکہ روپیہ جرمانہ گفتہ - بسفارشی دیوان موتی رام پنجاہ ہزار معاف
 فرمودند *

بعض رسید کہ - "قلعداران مکیریان منہزم شدند - و مصر
 ظفر جنگ بہادر و فقیر عزیز الدین بحکمت عمای مستخلص گناییدند" -

حضور والا بسری امرتسر جی رسیدہ - بعساکر ظفر پیکر ارشاد فرمودند کہ مستعد سفر مفکیرہ باشند - خود با نفس نفیس متوجہ شدہ - سر انجام این سفر فرمودند •

چون لشکر غیبی تائید بانحصار حصاریان پرداخت - از فقدان آب - کہ آن سر زمین سخت ریگستان است - چاهان خام کندیدند - و از وفور آب ہر یکے سیراب گردید - و لشکریان بجمعیت خاطر در استیصال قلعگیان کمر ہمت چست بر میان جان بستند - چون مورچال بر لب خندق رسید - محصوران پانزدہ روز در گلولہ اندازی و سربازی تصور نکردہ - آخر اندیشیدند کہ - با دولت خداداد بر نمیتوان آمد - "وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ" بخواندہ - قاضی گل محمد و عالیجہ سکندر خان را الامان گویان فرستادند - بوسیله ظفر جنگ بہادر معروض عاکفان پایہ سریر پادشاہی گشت کہ : "گروہی از اہل قلعہ مستظرف الطاف بے پایان حضور گشتہ - بر در دولت حاضر آمدہ اندہ"

سرکار والا آرایش دربار فرمودہ - محاکات نیاز آگین فرستادگان نواب را توقیر دادہ - دلہا بخشیدند - چنانچہ عہد نامہ مزین بہ پنجہ زعفرانی حضور اقدس و دیگر اقسام عدم تغیر و تبدیل جاگیر آن روئے آب سندہ - دیرہ اسماعیل خان هوت و بنوں وغیرہ ترتیب یافت •

نواب شاہنواز خان معین الدولہ بہادر با جمعے از بہادران افغانیہ مسامح و با ساز و سامان بی شمار دولت بار اندوختہ - مستمال و مطلق معہ بندہ و انخرواق و مستورات بہامن بے پایان عابر گردید - و کوس مراجعت برنواختہ - و ملک دہ لکہہ روپیہ را در تحت و تصرف آوردہ - بیست و دو ضرب توپ داخل توپخانہ بخلص فرمودہ - علم نصرت و

فیروز مندلی برافراختند * سخاوت کنان و داد دلهاے داد خواهان
 دهان بدارالسلطنت لاهور چراغ بندلی و جشن فیروز مندلی ساختند *
 بعرض رسید که: سردار امر سنگه مجیته - که در تیراندازی سر مور
 برپائے مور میدوخت - از دست زمیگذار ناره جان نثار گردید - حضور
 والا بیاد خدمتگار پهباش متأسف - و به مصر ظفر جنگ بهادر مکلف
 گشتند * مصر وارد آنجا گشته - در کوه ناره قلعه احداث کرده - و
 قلعه از پاینده خان گرفته - زمیگذاران آن نواحی را حلقه انقیاد در
 گوش انداخت * دیوان کرپارام - که اجازت تفتیه سرکشان یافته بود -
 بعد از تادیب و تعذیب آن گروه بانگی - حسب الحکم در سراسر صالح
 شامل انتظام آن ملک گشته - بتعبیل سده سینه فرق بندگی نورانی
 گردانید - پاینده خان سرتمرد فرو نمیآورد * سردار هری سنگه را پکھلی
 و دهنتور و آن نواحی جاگیر کرده - تسکین خاطر فرمودند * ظفر
 جنگ حاضر شد * اما از قرار واقع بقد و بست آن ملک نشد *
 برای استخلاص قلعه و دهنی هر چند پیش کپتان وید بهادر
 معتبران سرکار والا رفتند - وید صاحب دست برسینه نهاده - بر چند
 روز گذاشته و دم فرزندی زده - عهده دار آن شد - که بافسانهائے دور
 و دراز از سرکار کمپنی مستخلص کنانیده - در رضامندی مهاراجه صاحب
 کوشیده خواهد شد * سرکار والا نیز این معنی را بمقاد: [بیت]
 چون کار بے فضول من برآید
 مرا در وے سخن گفتن نشاید
 و از گستاخی و دلیری پهلوتی فرمودند *

باب بیست و ششم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و نهم - 1822 A.D.

رسیدن و نثوره صاحب و الورد صاحب

فرانسیس - و حکم استقامت

یافتن در گنبد انار کلی -

و سوانح آن سال *

خلاق جز و کل را در هر امر حکمتیست - و ظاهریان را از روس
حسد در آن خیرتی • چون حکمتش سرانجام میکشد - و امری در
مدت ممتد بانجام میرسد - آنوقت بر صنعت بیچونیش غش میظورند -
و جَلَّ جَلَالُهُ و جَلَّتْ حِكْمَتُهُ بر زبان میرانند •

شاهد این مقال آنکه : راجه دهیان سنگه در اطاعت و فرمانبرداری
کمر جهد بر میان بسته - سرکار والا را از خود خورسند - و بیایه والای
مسند آرائی جمون سربلند گشته - برادران خود را حاضر نمود • سرکار
والا راجه گلاب سنگه و میان سوچیت سنگه را خطاب راجگی به تجدید
بخشیده - و نظامت جمون و آن نواحی تا حد کشتوار جاگیر کردند -
و سردار اربیل سنگه معامله کلو و مندی داخل خزانه نمود - و سردار
دل سنگه بمرض لاحق در گذشت - جاگیرش ضبط - و پورش عطر
سنگه را در فوجداری ربط فرمودند • راجه گلاب سنگه از نظم و نسق
پونچه و منمردان آن نواحی بالکل فرائت یافته - حاضر شده •

درین سال وفتوره و الارق از قوم فرانسیس از راه کابل و پشاور بلباس ولایتی سپاهیانه شرف استیلام دریافته - در گنبد انارکلی اجازت استقامت یافتند - و اشفاق نمایانه با وصف امتناع حضار خاص الخاص از حد زیاده و شامل حال هر دو صاحبان گشت * قواعد سواران و قواعد پلتن سنگهان بونتوره و الارق تفویض یافت - و چند روز بایشان ززر کشمیر و انعام کثیر چون ابر مطیر هر دو را توانگر ساختند * ارشاد شد که فصیل ظاهر سری امرتسرجی بطور دارالسلطنت لاهور حساب نمایند *
بیر در پندت عامل کشمیر بدقایای یک لکه روپیه محبوس ماند *
رامجی مل و جواهرمل و نانک چند حاضر گشتند * رامجی مل قید - و جواهرمل اجاراً شالداغ بمقابلہ سی و هشت لکه و بیست و پنج هزار روپیه گرفته - معه گورمکبه سنگه کمیدان برادر میان سنگه - شرف رخصت یافت *

کرم چند و کنهیا لعل دفتری را معزز فرموده - سرکار والا از لاهور به راولپندی نزول اجلال نموده - و کرم چند را نزد پشاوریان برای وجبه نذرانه پیغام فرمودند * چون اسپان تازی نژاد و میوه و برنج و غیره تحائف فرستادند - و باز بلاهور عز ورود اقبال گشت *

از اخبار ولایت بسمع اقدس رسید که : پیش دوست محمد خان والی کابل اسپے ایرانی صد کروه رفتار است * کنور شیر سنگه را معه هشت هزار سوار و پیاده و نیز دیوان کرپا رام را مامور فرموده - برای تنبیه مردم کوهی روانه فرمودند * اننت رام نامی هندوستانی از فرخ آباد بآرزومندی ملازمت اقدس بموجب حکم عالی رخت استقامت در پتیاله (بتاله) افکنده - گذارش حضور نمود * سردار هری سنگه را - که بمسلمان کشی غازه تهور بر رخ داشت - ارشاد رفت که : «شامل

حال عساکر نصرت گردیده - معه عطار سنگه و سردار دهنا سنگه - بآنروزه
 آب اٹک دباغت دهند *

متعینان نمکحلال بر دریای اٹک جسر بسته - قلعه جهانگیره
 را مورچال کرده - تسخیر نمودند * و جمع سرداران باتفاق رجوع به
 صاحبزاده کنور شیر سنگه آورده - بحضور عرضداشت نمودند * چون
 این مقدمه معلوم عظیم خان گشت - از کابل در جلال آباد آمده - بر
 تنبیه عسکر سنگهان کمر همت بر بست * چون این معنی معروض
 حضور گشت - خود بنفس نفیس از لاهور کوچ فرموده - منزل
 بمنزل در وزیر آباد - گوهر اکلیل سلطنت کنور کهڑک سنگه بهادر را
 معه ظفر جنگ روانه بطریق منگه فرمودند * و خود در رهتاس رسیده -
 جشن فیروز روز هولی بطریق پادشاهانه نموده - و هر یک را از شهری
 و لشکری زنگ افلاس زدوده - در عالم جاودانی سرخرو ساختند *
 و بعد از آن لب دریای اٹک مخیم اقبال ساخته - از سر پل
 گذاره فرمودند - چون عظیم خان بامداد مردم کوهی مقابله نمود - حکم
 بقتل عام در دادند * سنگهان جان نثار به اقبال عد و مال فانگ شاهی آن
 چنان بضرپ توپ و خمپاره وجود اعدا را روانه عدم نمودند - که گویا
 مقدمه عثقا بوده - چهار هزار کس را روانه دیار هلاکت نموده - عام
 فیروزی افراخته * اگرچه سردار پمولا سنگه فهنگ^۱ سردار گربها سنگه و
 سردار کرم سنگه چاهل و کمیدان هائے پلاٹن گورکبه ها وغیره از احدیان
 به نمکحلال بفراخنائے آنسراے خرامیدند - اما افسانه ایشان از تیغ بازی
 بر زبان هر کهه و مه رسید *

^۱ Phula Singh enjoyed the reputation of being very brave and fearless. Mr. Smyth in his "Reigning Family of Lahore," devotes one full chapter to this intrepid Akali soldier.

چون غنیم را پائے همت از جا ربودند - سرکار والا قلعه هشتنفر
را محصور کرده - بجنگیان اجاره هشتاد هزار روپیه دادند - و خود بدولت
در پشاور - که شهر بیست از عز دار لشکر والا بتاراج آمده - رسیده -
امان بخشیدند •

و از آنجا که - عظیم خان را که بفرامین مطاعه مشعر استمالت
و نظامت پشاور طلب فرموده - امرائے خاص را فرستاده - آخر
یار محمد را بخلعت برنواخته - ناظم پشاور قرار داده - از خلعتهای
گوناگون برنواختند • مبلغ یک لکه و ده هزار روپیه معامله سال تمام
مقرر فرموده - یک هزار سوار در جانفشانی و چند اسپان ترکی نژاد
بر آن افزودند • یار محمد خان را به فیل و اسپ و خنجر و جیفه
مرصع اعزاز فرموده - با خلعت هفت پارچه رخصت دادند • شیم
غلام محی الدین کئی زنی معتبر دیوان کرپا رام را بسفارت پیش عظیم
خان روانه کابل فرموده - از حرکات واهیه مانع آمدند • و خود بدولت و
اقبال با فر فریدونی از دریائے اتک بر سر پل روارو دارالسلطنت لاهور
را بچراغ بندی حکم فرمودند •

درین سال گل دیگر شکفت - که در خانہ جناب قبله دینا ناتھ
صاحب - که والد راقم باشند - دَامَ ظِلَالُ جَلَالِه - فرزندے حیرت
زده بزم هستی - که عبادت از بے اعتداد آفرینش - یعنی راقم السطور
امر ناتھ اکبری میروود - هستی گرفت - و ناحق و بے موجب و فاروا
در حلقه « الدُّنْيَا جَيْفَةٌ وَ طَالِبُهَا كَلَابٌ » در زانو نشست
اے وائے کاش! حیفے که خالق ارواح بخطاب « آست بر بکم »
میپرداخت - کیکنم دامن گرفته - که یشهد - تا گواهی فدا دهم -
تا بدعوی این وقت - که جوارح کلیم منکر اطاعت و عبادت است -

واسع آمد ہے - اکنوں از فوق سر تا بہ ناخن پائے غرقہ بصر عصیانم :

فرد ندارم ز تشنح یاران خبر

کہ غرقہ ندارد ز یاران خبر

در غایت وحشت گاہے تانس باہوان صحرا دارم - و گاہے از بے

ملاحظگی ہائے طبع و ارستگی ہائے گوناگون بغاظر گذارم •

بشمبر فاتہ برادریم اگر قد ہستی نہ شکستے - آتش پدر فرو -

نشاندے حالا کہ مرا پدر سرمایہ حیات مستعارہ نویسد - جز آنکہ

سر نیاز برپائش دارم - و جبین فیائش بر قدمش گذارم -

هیچ نیندیشم • بتبخترو کجکلاہی - کہ ناگزیر نشاء علاقہ دنیوی

است - بسرآرم - و ہمشتے بوالفضول آبرو سرکہ نکم و از گوہر بے

بہائے کلام - قطع نظر ازین خبر کہ : « لا تُلَقُّوا الدَّرَرَ فِی فَمِ الْکِلَابِ »

پیش نا خواندہ مہمانان سماطے کشم • امر فاتہ ! این کلپترہ گوئی کجا؟

و این یافتہ برائی تا کو؟ لختے بخدا کہ بخود آئی : نظم :

کاشکے مادر فرادے - بہ بدے جاے شیرم زہر دادے - بہ بدے

دایہ آنساعت کہ نافر مے برید تیغ بر حلقم نہادے - بہ بدے

تا بسیاست عنصری گناہ مقید نیآمدے • [نظم] :-

یاد دارم بوقت زادن خویش

ہمہ خندان بودند و من گریان

وقت رفتن من از خہا خواہم

ہمہ گریان ہوند و من خندان

نجومیان دانشور و اختر شناسان بلند نظر در نیکبختی کشودند - و من

نا کردہ کار را بفرخ قدمی بر پدر بزرگوارم ستودند - و چون درین سال

بالہامات تائید یزدانی بدولت بار ہر روزہ میمنت اندوختہ - بظلاح

فاخرہ سرافرازی یافتند - و بجایگاہ خود مذکور آن خواہد رفت •

باب بیست و هفتم

وقائع سال یکمزار و هشتصد و هشت - ظهور 1823 A.D.

بغض و عداوت درمیان رجبین فرانسیسیان

و سردار مهت سنگه بالائے کشتی - و

دیگر ذکر شرائف اوقات اقدس و

اعلیٰ *

یزد بہمتا جل جلالہ پادشاہیست عدیم المثال - حکمرانیست بے زوال
 کہ لم یلد ذات اوست - ولم یولد صفات او در ہر سرزمینے نائی قرار دادہ۔
 آنچه خواهد بر آن زبان جاری سازد - و کیفر کودار و پریش غریبا و گذارش
 ظلمت ظامت سرشت - و دگر گونا گونگی ها نیز بمقتضای دور بے مدار۔
 کہ ہندوانش کلجگ نامند مسلمانان آخرین زمانہ گویند - بر روی کارہ
 گواہ این مقال احوال این خدیو نواختہ رب ذوالجلال میتواند بود۔
 کہ چون دارالسلطنت لاہور مخیم اقبال گشت - حکم ناند نفاذ یافت
 کہ "سردار عطر سنگه سندھانوالیہ و اربیل سنگه و رجبین فرانسیسلن از
 دریای بہت عبر شدہ - حاضر شوند" • بر سر کشتی هنگام عبور
 اربیل سنگه حفظ مراتب سردار عطر سنگه مد نظر نداشته - بر سر پرخاش
 آمدہ - تاخیر موجب تحقیر و تقدیم باعث تفضیم انگاشت - قضای
 بہانہ جو ہمت سنگه را بزخم تفنگ جان بشکود - و گویے از احدیان
 نیز بر زمین افتاد - کشتی خود را بگرداب فنا انداختہ • برادر ہمت
 سنگه در حضور حاضر شدہ - داد خواہی نمود • بعضے از سپاہیان دو
 ماہ قید شدہ - نجات یافتند •

حضور والا بغسل سری هر مندال رایات عالیات برافراشتند • غبار
 احتیاج از صفحه خواطر حواشی آن مکن قدس نشان شسته - سجد
 را روز بازار دادند - و از آن جا شکار افغان بسیر قصبه بتاله توجه فرمودند
 در عین تابستان در ظاهر ادینه نگر ایلامشی فرمودند • شورش کوس
 اقبال در آذان راجهائی کوهی انداخته - طالب زر گشته - هر یک
 چون حلقه بگوشان جان بهیچ میرز طوق بندگی چون قمری بگردن کشیده
 حاضر و بادائے سن لکهه رویه مخاع بخلاع فاخره گشته - آخر به باز یافت
 مکافات خود سرافراز شدند •

بمصدیان صوبه کشمیر بادائے سی و شش لکهه رویه موکد گشته -
 هر یک را بخلاعت امتیاز بخشیده - پندتان کشمیر را نیز در آن دخل
 دادند - و دیوان کرپا رام را به تسخیر قلعه ممنوته و تخریب آن نواحی
 مامور فرموده • برائے حاکم شدن اسد خان بلوچ - که در تورد و
 سرکشی نظیر سے ندارد - ارشاد فرمودند • عبدالصمد خان دائیره نشین را
 نیز حکم باحضر داده - از تشخیص ملکش - که رایگان خوار بوده -
 منت افتتاح ملتان بر سرکار والا میگذارد - اشاره کرده - و از غایت
 خدا پرستی از خدا مردان آن سواد نیز دل پڑوهی بتاکید گفته - بسپاه
 کینه خواجه رخصت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در دارسلطنت
 لاهور رسیده - خلایق را از انصاف برنواختند •

درین سال مادرم را روزگار بسر آمد - او را فرزند دوستی بجان
 آورد - و از خدا پڑوهان التماس من کرده • روزگار سرکش او
 بدقت آورد • چون بمن مینگریست - افسوس خورده - میگفت
 ع :- « ندانم که پرورد خواهد ترا ؟ » والد ماجدم بعظمی دایه سپرد •
 و او مرا بشیر پرورد - و جدای من که مادر شفیع من است - مرا در

کفار گرفته - و بتیماز داری من روز را شب کرده - و شب را بروز رسانیده • اگرچه او را ندیدم اما مقدمه بطی است - که بلسماع مذکورش مو بر اندام راست میشود - و شفقت مادری ناخن بدام میزند • او از خاندان کبری بود - پدرش جیون رام نام داشت - علم و حکمتش خافزاد بوده - خداوند تعالی او را بیامرزد!

بعرض رسید که - رام نقد ساهو - که مستاجر محالات خالصه و در مالگذاری و کم خرجی فسانه روزگار بود - بمرض مزمنه در گذشت • از غایت نشاط فرمودند که - « مردم نام او را وقت صبح نمیگرفتند - که نان بدست نمیافتد • سرکار والا را لک ها بدست خواهد آمد - باز پادشاهانه فرمودند که - بیست لکه روپیه از پسینانش باز یافت نموده - داخل بیت المال سازد • از آنجا بحیل عمارت بتقبیل سری امرتسرجی بر محتاجین ایثار نمایند •

چون سابق تحریر یافت که - اننت رام از فرخ آباد هندوستان در پئیاله [پئیاله] رسیده - احوال خود را بحضور والا - که در آن هنگام بآن روع آب اتک تشریف داشتند - عرضداشت نموده بود - ارشاد رسیده - که بوقت ورود عساکر اقبال بدارالسلطنت لاهور حاضر شوند • درین ایام هندوستانیان آنچنان بداب و آداب شرف حضور دریافتند که بر زبان درفشان حرف تعسین گذشت - و بعد از مقالات هندوستان و فرمان فرمائی غازی الدین حیدر دو پاشا حواله فرموده - حکم نگهداشت مردم پلتن سیوم کرده - پسرش را تهانه دار پئیاله نموده - و فصاحت کلامش و تقریر موزونش را درجه استکسان بخشیده - مخاطب به اننت رام کلکتو ساختند •

از عرضداشت دیوان کرپا رام بوضوح پیوست - که قلعه ممفوته بساطوت اقبال پادشاهی مفتوح • و اسد خان شغال سیرت از روبا

سیربی باز آمده - هشتاد و هفت هزار روپیه نذر گذرانیده - برای
 مستقبل پسر خود را سپرده - و از خاندان سلطان الازکیا خواجه فریدالدین
 شکر گنج - که بابا فانگ صاحب نیز بعضی از ابیات پنجابیہ ایشان در
 گرنہتہ صاحب داخل فرمودہ اند - مردے باخدا سایمان سنگری نام
 دیدہ شد - کہ در ریاضات شاقہ و فقر و فاقہ ہمتا ندارد - و صالح نام
 در تذبذب پور مائی سپوران از کشف و کرامات شان آنچه برائے العین
 دیدہ - در حضور رسیدہ - اظہار خواہد نمود - نیز بابا سفگت جی
 کہ در دشت گردی و فراخ خاطر و نفور از مردم اند - چہ گفتہ آید!
 حضور والا پا بجای اسد خان منظور داشتہ - حکم بمراجعت
 بخشیدند - و از پے از دیاد اقبال و صحت تن دعا خواستہ - یکہزار
 روپیہ برای نذور فقرا قرار دادند • [فرد]

حمایت را کہن دانان درویش

ز صد سد سکندر قوتش بیش

باب بیست و هشتم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک - 1824 A. D.

دربیان خلعت دیوانی از پیشگاه والا

بنام لاله سوکهدیال - و درگذشتن

راجه سنسار چند از جهان فانی

بعالم جاودانی - و وقائع

آن سال مبارک *

چون از قدیم چرخ ستمگار دشمن هر خاندان است - و در نواختن افتاده و انداختن نواخته بازیهای نیرنگ بر روی کار میآورد *

دربین سال بعرض رسید - که راجه سنسار چند رخت تنصوری بر بست - و به راه آنروده چند قشقه ملکداری واسپرده - حضور والا از لاهور بسری امرتسر جی سجده و بظاهر بناله گلگشت نموده - بضلعه ادینه نگر ظل رافت گسترده - فقیر عزیز الدین حکیم را با خلعت سر افزای فرستاده - یک لکه روپیه درخواست فرمودند - فقیر به لسانی پردگ گوشش دریده - بیاز یافت شرف بار یافت - از غایت عاطفت به لاله سوکهدیال خطاب دیوانی بخشیده - بر همسران تفوق دادند - در آن عین والد ماجدم دام ابقاه در دفتر معلی تاریمی فرمودند - براسه یادگار بجنسه نوشته شد :-

قلعه سیه - که حضور والا از راجه اش مستخاص کفانیده - بدیوان معکم چند عطا فرموده بودند - بعد از مدتی - که وقت برابر شد - راجه عم خود را بر آن آورد - که دختر خود به راجه دهیان سنگه سپارد -

تا فای از اولاد شان در آنجا باشد - چون عرض حضور شد - از غایت مسرت راجه را برنواخته - یک لکه روپیه را نقد و جنس عطا فرموده - بغایت شوکت و سطوت کدخدا فرمودند - و قلعه سیبه را از دیوان کرپا رام طلب نموده - بخاطر داری هائے امیدوار مکرمات پادشاهی ساختند - کرپا رام را تیرگی بخت در گرفت - و خرمن بختش را آتش برق «الْحَسَدُ تَأْكُلُ الْمُحْسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْعُطْبَ» پاک بسوخت - که بخداوند تاج بخش بدلیل و برهان برآمد - از فراخ حوصلگی نظر بر خانه زادیش گماشته معذور فرمودند .

بعرض رسید - آبیان آب انگ از آنرو بعضی جهات این روی آب نیز دست انداز شده - آتش غضب سلطانی را بارزور میخواستند - حام به لشکر - که در معنی قهر الهی عبارت از آنست - در دادند - چون طغیانی آب بعد از بود - که حباب نیز طالب کشتی میشد فیل را در دریا انداخته - بقدرت کبریا آب پایاب شد - و فوج از جا نثاران نیز قدم بقدم بساحل نجات پیوستند - چون حضور قدم از دریا بر آوردند - کسانی که در دریا بودند - آب بر سر طرفان آمده - برات حیات بسیاری را بر لوح عدم نگاشت - وفور غازیان از زاع و زغن بیشتر بود - عاف تیغ جفا گشته - چون لباس خود ماتمی شدند - سرکار والا حکم بقتل در داده - قیرمات مسلمین و سادات و علمائے آن نواحی را حکم با آتش داده - آتش فتنه را منطفی نموده - فرو ساختند - دیوان کرپا رام باوصف آوردن فقیر عزیز الدین به پنجاه سوار رسیده - فوج در چپاونی گذاشته - سعادت کورنش دریافت - غصه بحال او فرموده - از نمکعلالی بعید انگاشتند - و دیوان موتی رام را از ایالت صوبه کشمیر معزول فرموده - بهمان سنگه کمیدان را بجایش تعیین - و بعد از ان اقرار

چونى لعل را با جاره بيست و هفت لکه و پنجاه هزار روپيه فاطمه آنجا قرار داده يقين نمودند - سردار يار محمد خان را باداے مالیه از اسپ وغيره تحاييف نوازش فرموده - بايالت آنجا مقرر کرده - انتهایس بوقت حاضر شدن ديوان موتى رام از حسن ابدال خود با دولت فياض فرمودند - که از سردار هوى سنگه تحاييف عمده ابي قدر نه رسیده بود - که ديوان آورده *

درين اثنا محمد خان گادھريواله را بعهد عنایت بار داده - بفيل و خلعت سرافراز - و بعد از آن سکندر وار در قيد آن دو سر هنگ دارا کش از پيمان باز گشتند * و از آنجا دارالسلطنت لاهور وارد گشته - از ديوان موتى رام هفتاد هزار روپيه جريمانه گرفتند * و ديوان کرپا رام از خود سرى باز نيامده - با پدر جنگیده - راه فرار سر کرده * سرکار والا از تفقدات بے پايان او را فانگ چند فرستاده - طالب کردند * از فانگ چند وغيره همرايان ديوان موتى رام شصت و سه هزار روپيه باز يافت نموده - از پندتان آنجا دو لکه و چهل هزار روپيه طالب نموده * درين سال و فتوره فرانسيس را هواے نفساني دامنگیر شد - در حضور عرض کرد که : چون رسم و روش فرانسيسان و انگريزان در دين و آئين مستوى است - زنى از قوم انگريز پيش ويد صاحب بهادر موجود است - اگر حکم شود - کتخدا شوم * سرکار والا ده هزار روپيه نقد بخشیده - برات سى هزار روپيه برائے امرائے عالیشان تفخواه فرمودند - و فتوره فرانسيس در انار کلی محفل عشرت آراسته - در داد و دهش تقصير نکرد - و پادري لدهانه را طالب داشته - بموجب آئين عيسوى نست را نگار بست - و بعد از سه روز هم آغوش شاهد تما گشته - شرف حضور دريافته - به مبارکبادي امتياز اندرخت *

باب بیست و نهم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و دو - 1825A.D.

و تصرف قلعه کوتلیر - و بعضی از

شرائف کوائف آن روزگار

فرخنده آثار *

همیشه رسم شاهان والا نژاد آنست - که بخورد خورده بین و دانش
نکنه چین بر سر خود روی بوده - از گفته عوام بر کنار برسند - و خود
را مغلوب این گروه بے شکوه نسازند - و اگر در آن اندیشه ربقه نیز در
یابند - بر نیرنگی اقبال بالش فتهند * چون روز نور روز فرخی را
اسس بر نهاد - دلها را از کثرت افتعاش چون گل بخنده آورد - بهار
از صبا جوانی گرفت - و خزان فهیب و الم از پا در آمد *

حضور والا بروز مبارک نورانه متصل کونت لکھپت جشن فیروزی
و محفل نوروزی فرموده - تمامی امرائے نامدار و حضار سراپا افتخار
را شال و شمله عفاپت فرمودند - و غبار نامرادی را از صحایف عموم
شست و شوداده - و چون ابر آنری بر سر باریدن گرفت * چنانچه
آن گلخن را گلشن و آن ظامت آباد را روشن ساختند - و از آنجا در
قریه خطپور شانزده کوهی لاهور بطریق نشاط سیر فرموده - عسکر گوهر
اکلیل خلافت کنور کهزک سنگه بهادر را ملاحظ فرموده - داد دهش
دادند * حکم کوچ داده - استحصال معامله از رکن الدوله صادق محمد
خان بهاولپوریه مقدم نمودند *

دیوان موتی رام را بمعاسبه اعمال نشانده - استخلاص دژهای
مفتوح - که بحکم مبرم در تصرف خود داشت - و بآن غرور و

تمکنت پسرش کلاه استکبار به هوا می‌انداخت نموده - در اندک زمانی او را چون مرغ برکنده بال نشانندند • حضور والا در هوشیار پور رسیده - سیر گفان - قصبه ندون را رونق افزوده - نهیب در نهاد انروده چند پور راجه سنسار چند انداختند • مشار الیه باجارت بخت بیدار پنجاه هزار روپیه نذرانه گذرانیده - بطاعت راجگی سرافرازی جست •

از آنجا در آورده بیدار بیدی صاحب سنگه افادت را روز بازار دادند • چون قلعه کوتایر در راه بنظر اقدس آمد - از غایت انتظام ظاهری - که مخالف آئین معنویست - چه آنجا حرص و آز و حفظ اعتبار و پلس جاه را گردن زنند - و اینجا رعونت و تمکنت و بسیار گیری و فوقیت طلبی و قدر دانی را از مهین عنایت کبریا شمارند - حکم به تسخیر آن فرموده - جمعدار خوشحال سنگه و فتح سنگه را مامور نموده - خود بنفس مقدس در کانگڑه رسیده - از سوی جوالا جی خاطر را بفوائر قدسی سرایر افروختند • چتر طلا نذر گذرانیده - احوال رسیدن صاحب قران نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی را دریافته - بر عقیدت افزودند و از آنجا در ادینه نگر چند سیر فرموده - گوش بر افتاح قلعه کوتایر انداخته - چنده از جوانان جان نثار را ضمیمه فوج جمعدار ساختند - چون بادولت خدا داد دم زدگی موجب ندامت و برابری باعث خجالت است - قلعدار آنجا جایر ده هزار روپیه گرفته - بتسویلات رنگا رنگ جمعدار گرفتار آمد • چون شرف قدمبوسی دریانت - بملاحظه ایمان - که فیما بین جمعدار و سودهی کرتار پوریه و راجه آنجا در حالت تحصن بمیان آمده بود - او را مطلق العنان و بجانب جاگیرش روان فرمودند •

چون دارالسلطنت لاهور مخیم عز و جاه گردید - ظفر جنگ بهادر

در عین تابستان بکیفر کودار گرفتار آمد • چون از چنده کلاه استکبار
 باوج آسمان انداخته - از دایره آداب بیرون می خرامید - و حقوق نمک
 را بر طاق نسیان گذاشت - که بے خردی خود را بر گوهر اکلیل خلافت
 معروض مقدس گردانیده بود - سرکار والا فرمودند که : ظفر جنگ را
 از دولت ولیعهد برد شکم است • چون قضا موافقت این داریه جهان
 افسر را بجان میخورد - ظفر جنگ بعد از چنده بدر شکم بغتاً در
 در گذشت^۱ - و از پسینانش یک لکبه روپیه بازیافت نموده - املاکش
 خالص فرموده - مصر سوکهدیال برادرش را سرافرازی دادند • و دیوان
 سوکهدیال را خاج دیوانی نموده - از فادانیش خبر یافته - دیوانه
 ساختند •

چون امرتسر مضرب خیم دولت گشت - جشن دسهره مرکوز خاطر
 اشرف شد - در رامنگر نموده - آسمانیان را از آواز اتواب گران گوش
 ساختند - و از آنجا بفر اقبال در پادشاهانی رسیده - فوج گزین
 را مامور پشاور ساخته - و بیست هزار سوار بسر کردگی شاهزاده که ترک
 سنگه جی بجهت تحصیل معامله بنو و تانک مامور فرموده - خود
 بنفس اقدس بغسل سری کنس عبادت و یزد پرستی را اسس نهاده -
 و از آنجا سیر کفان بدار السلطنت لاهور مردم انتظار کش را از خاک
 قدوم کحل الجواهر بصارت بخشیدند •

وقتوره و الارڈ فرانسیسان انگریزی لباس معروض اقدس نمودند -
 که سنگهان تن باطاعت نداده - خود سری را رونق میدهند - و بر سر
 ترم نشسته - بر سر جان باختن آمده - شمشیرها از نیام بر آورده اند •

¹ Sohan Lal gives 5th Sanwan 1882 (19th July 1825) as the date of Misar Diwan Chand's death. He also gives an estimate of the Misar's services to the Maharaja (Vide p. 325 Vol. II.)

چون پاسبانی حکم بنامی پادشاهی است - خود معه اضراب اتواب و فوجی از بهادران همراہ گرفته - در انار کلی سایه اقبال انداخته - حکم بتسخیر آن اشرار دادند • چون مقابله با خدیو جهاندار طاقت آن گروه سراپا ادبار نبود - بحکمت عملی پادشاهی قید شدند • بعد از آن بکمی مناصب رسیده - باز بفرمان برداری صاحبان بهادر ماخوذ شدند • سلطان محمود پور غوثی خان میرآتش را جوان پسندیده دیده - بر عهده پدری سرافراز ساختند - و بخلعت ثمین و جاگیر گزین سر بر افراختند •

چون تیره اسماعیل خان هوت مخیم اقبال فیروزی کنور کبوترک سنگه جی گشت - نواب شیرمحمد خان معه تکلیف آن ملک دولت بار اندوخته - عالیشان پاینده خان وغیره امرای نامدار خود را برکاب صاحب زاده بلند اقبال معین نمود - و چون افغانان متمرّد - و از نصوت بر سر جنگ آمدند - افغانان رخ شان بر تافتند - داد جوانمردی داده - از سرکار هزاران هزار شایاش و به خطاب نمکحلالی انتعاش اندوختند •

دریں سال طرفه ماجرای بروئے کار آمد که - چون سردار فتح سنگه اهل و آئینه مرد پیشین و دانای زمانه و مورد اخوت این خدیو فرزانه بود - و مدام سوائے لفظ "برادر" از حضور در باره خود تجویز خطابے نداشت - اما ادبایش را هنوز آمده - بر سر خیالات داشته و چون دیوانی سرکارش بوجود شیرعالی نامی جالندهری - غلط شاهجهان آبادی - از قوم کلل - غلط از قوم مغل - تعیین گرفت چها که سردار مذکور یاد نگردید - و چها که او رفت و روی نکرد - چون دانست - که حالا مقدمه دگرگون است - روزے وقت صبح العاشقین - که هنگام شام است - ستاره اقبال در ترقی یافته - جاهلانہ خطے بمهر چودھری قادر بخش - که وکیل مهمات سردار در سرکار والا حاضر بود -

مشهورون بمضمون تجویز اخذ و خبر ملک در حضور انور از سردار سراپا
 اقتدار بمطالعۀ سردار رسانیده - آیه انفرار خواند - سردار از تقریر
 شیر علی روباهانه بیدست و پا شده - پردگیان دولت خود را - که پوده
 از روسے کار نیفتد - از آن روسے آب ستلج گذرانیده - و از اخیال و خیام
 و افراس چیزے بقبی نگذاشته - فوج خود را نیز حکم عبور داده -
 شپا شپ در جگرانوان رسیده - فا خوانده مهمان صاحبان بهادر گردید *
 چون این معنی از اخبار بمسامع اقدس رسید - لختی از خود رفته -
 بخیالات واهی و مضامینات حضارش تعمق فرموده - حیرت بر حیرت
 افزودند - آخر الامر کنور شیر سنگه را نیابت دارالسلطنت لاهور بخشیده -
 بامرتسر و از آنجا بکپورتبله رسیده - ملک را در دیده گذرانیده - و
 بمقابلت لکه روپیه جواهر سنگه را بلجاریه دادند - و چون معلوم نظر
 داشتند - که چودھری قادر بخش قابل این چنین حرکات نیست -
 او را مطلق داشته - اطلاق امر شنیعه بر دیوان شیر علی ساختند -
 چودھری از غایت انفعال ناگہانی در گذشت - سرکار والا را بالکل
 مطمئن خاطر گشت - غلام غوث برادرش را برنواختند *

و از آنجا در دارالسلطنت لاهور بر تخت کامرانی نشسته - ضمیمہ
 آن ملک را از عنایات قادر بیچون تصور نمودند - چون از ساکنین
 دارالسلطنت لاهور شکر گذاری - و عدل و انصاف گوهر اکلید خلافت
 معروض اقدس شد - چہا کہ بحال او صرف توجہات فرمودند؟
 کنور کبڑک سنگه جی بہادر معاملہ بنو و ٹانگ بتحصیل آورده -
 بموجب حکم والا در لاهور شرف قدمبوسی اندوخته *

چون شورش مردم گند گہڑیہ ہا و سری کوتیہ و محبوس شنس
 پسر عباس خان خطک - کہ از جانب حضور مامور بود - و انصراف

یار محمد خان از گذرانیدن اسپان و قاطران بسمع والا رسید - بنام و نثوره
 ارشاد شد که : بر لب دریای چناب دایر باشد - و آنجا حکم فرمودند
 که : بکومک سردار هری سنگه پرداخته - بهزاره در آیند * سردور سنگه
 از کابل باستقبال آمده - دو هزار روپیه وجهه نیافت در ستانه داده - بر
 خود بلاید - تزلزل در نهاد اشراق کوهستان و سرتابان بد نهاد آن نواحی
 انداخته - در سر بریدن و بباد دادن خرم جمعیت شان مواظبت
 ساخته - طرفه داد شجاعت دادند *

درین سال دانائے اسرار بر حق - شناسای ایزد مطلق - راز دان
 اهل کشف و برهان جناب منسا رام صاحب راز دان دام برکاتهم پیکر
 اخشیچی را الوداع گفته - در گریه قدسیان عرش نشین نشیمن گزیده -
 مشته صورت نژادان معنی محرم را بماتمکده حیرت نشانند - و پریشان
 دلان روزگار را شیرازه جمعیت بر گسیختند * طریقت بماتم نشست -
 حقیقت بهم بر آمد * هر چند آن مسند بصفت گزین معرفت شکوه -
 مجرد نشین خدا پزوه - رمز فهم الهامات الهی - ممیز سفیدی و سیاهی
 جناب سنت رام صاحب دام افاضتہم نور بصرش زبایش انوار و جلوہ
 قدرت دادار دارد - اما هجران نادیدگان را بغمکده حیرت انداخت *

والد ماجدام را دام ابقاه لے من انفاس قدس اساسش دمی بیقدم
 و قدمی بیدم نیست - مجانب دهر او را مرد میدان تعلق و شجاع
 عرصه تجرد شمارند * چه این دو گوهر از دانش بیهائی اندوختند -
 و این دو لعل درخشان بدخشان عرفان در آویز گوش حقیقتش گشتند -
 چنانچه شمس خاور شیراز گوید :

¹ Hafiz is meant here by the author and the quotation is from his well-known *Ghuzal*.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

غربا و فقرا به تیولت وافر - که کفایت عشایر را مداوا کند - ممتاز - و

از خلق سایمش اعدا و احببا سر افراز - آری : ع

برین خون یغما چه دشمن چه دوست •

و نیز در همین سال دیوان گنگا رام پنڈت دهلوی را عنصری انتظام از

پا افتاد - و از سرکار والا اجودها پرشاد پورش بخطاب موروثی دیوانی

اعزاز یافته - و بارقار در همچشمان نامدار بر مسند افتخار نشست •



باب سی ام

وقائع سال فرخنده فال یکهزار و هشتصد و 1826A.D.

هشتاد و سه - شرح بعضی معکرات و

بیان آن بوجه احسن - که در یچہ

حیوت برار باب بصیوت

کشاید *

شیوہ خدای جلیل و سنت کبریای خایل آنست - که برای
نمو و حفظ و حراست برگزیده خویش نازل از نوازل آسمانی برو فروریزد -
و بعد ازین از عین عنایت و بسیاری اعانت بحالش پرداخته - ممل
مزاج و مغل طبعش را قالب بشکود - و به اعانت حمایت لطفه فر
رفتگان گوید اندیشی را بادبار پایدار روسیاه ابد سازد *

چون دارالسلطنت لاهور مخیم خیم اقبال و مضرب سادات عز
و اجلال گشت - به ارادہ سیرادینه نگر در امرتسر جی رسیده - الار
فراسیس را جهة نظام کوه شمال نامزد نموده - از پنهان کوث رجوع
القہری بدارالسلطنت لاهور فرموده - چندے بعیش و عشرت گذرانیدند *
ونتوره فراسیس برکاب گوهر تاج بختیاری کفور شیر سنگه جی بہادر سعادت
کورنش اندرخت *

چون انتظام نواحی اتک بحسب دلخواہ سرانجام یافت - سردار
هری سنگه بالای کوه سری کوث شتانت - و ونتوره فراسیس بزور
شجاعت مورچال از گرد و پیش قلعه برداشت * زمینداران سرکش به
پیغوله متواری و از قلگیان اکثرے مقتول و برخی از تیغ بیدریغ رستگاری

یافتند • غنایم فراوان بچنگال شیران عرصه شجاعت افتاد • کار دانی
 را روز بازار شد • سخاوت بکج کلاهی برنشست • بذای قنده از جا
 برخاست • سردار هری سنگه بعد از بند و بست بحسب دلخواه بر سر دژ
 آنک بنارس - و وقتوره در اکوڑه رسیده - آن ملک را حارس گشت •
 چون یار محمد خان دید - که بے ادائے نذرانہ قدیمه رهائی نیست
 پدای سر شتافته - تعریف آن ملک را از برفج باڑه^۱ وغیره میوه هاس
 گوناگون کابل سرور افزائے خاطر گلستان اثر گردید - و باز از حضور والا
 سردار هری سنگه بگوشمال آن ملک مامور - و کفور شیر سنگه جی
 و وقتوره فراسیس هنگام تلثیم عقبه فلک رتبه سرافرازپها اندرخته -
 الای فراسیس نیز به نذور لا محصور کوه هاس شمالی بحضور رسیده -
 ده هزار روپیه زر بلا قصور انعام یانت - سرکار والا چیزے احوال
 غیب را بر باطن اقدس ظاهر یافته - از دار السلطنت لاهور بملاذ و معاذ
 که عبارت از سری امرتسر جی است - رسیده - لختی برآسودند •
 مرض التوای رودها - که در گل زمین پنجاب و هندوستان مشهور
 بذاف است - معه خلل فتح - که در سواری متواتر در بدن قدسی
 جاگیر شده - تلون در مزاج دریافتند - فقیر عزیزالدین حکیم و سواس
 آن از حکمای افلاطون سرشت دست بعداوا بر آوردند - اما اثرے برآن
 مترتب نکشت • حکیم انگریزی^۲ از پورب زمین استسعاد یافته - مداواگر
 قدسی عنصر گشت • چون بر براهمه براسه پریوگ - که در هند
 زمین رسم هنود از عبادات متعد متعنه میباشد - و بتایبان مسلجد
 نشین چون ابر بهاری باریدند - اثرے پدیدار از شفا شد • خیرات

^۱ *Bara* is famous for the quality of its rice.

^۲ Dr. Murray, a surgeon in the British Indian Army was sent from Ludhiana to attend the Maharaja.

لکوک بمردم محتاج فرموده - شکار دلها نمودند - چون چند روز از دربار نیز عطل بودند - مردم خیالات چند در چند گذرانیند * اما بطحیر خواهی راجه دهیان سنگه فتورے در اقصای ممالک محروسه راه فیانت * روز مبارک دسهره بدیدار نوربار از بنگلہ سیهین هر یکے را از ظلمتیاں بنورستان آوردند * خلقے را دلہاے از خود رفته بجا آمد - تزلزل غیب در نهاد اعدا افتاد *

گوهر اکلیل خلافت بجهت تحصیل اقساط بقیه بہارپوریہ رخصت یافت - کنور شیرسنگه جی و جمعدار خوشحال سنگه متصل قصبہ جسران و الہد فراسیس در رنگیل پور اطراق کردند -

نواب رکن الدولہ فذرانہ حضور را معرفت وکلاے خود گذرانیدہ - مستمال گشت * بعرض رسید کہ - گولہ اندازان توپخانہ کلان از مصر سوکھدیال رو برتافته - بر سرتمرد و بغی آمده اند * حضور والا آنها را بسزا رسانیدہ - آن توپ خانہ را بہ سلطان محمود خطاب جرنیای بخشیدہ - سپردند *

چون سردار بودہ سنگه سندھانوالہ و سرداران اتاری والہ و راجہ گلاب سنگه و راجہ سوچیت سنگه جہت بندوبست پشاور تعین فرمودند - درین هنگام از شورش آن ولایت بطریق اخبار دریافتہ - کنور شیرسنگه جی و کھڑک سنگه جی و جمعدار خوشحال سنگه را نیز روانہ فرمودند * خلاصہ این مقال آنکہ: میر احمد نامی از بریلی واقع ہند اسم اعظم یافتہ - بر سردگرگونی بر آمد - قطع نظر از کولیاں بر احمدیاں نیز تسویلات بستہ - از زیارات قبور اولیا و ازکیا و گذرانیدن ندور و افروختن چراغ در خلوتکدہ آن کہن خوابیدگان عالم قدس مانع آمد * چنانچہ

¹ More popularly known as Sayyad Ahmad.